

معرفی رمان «دنیا همین است»، نوشته ماهر اونسال اریش

با کاغذ و قلم سراغ این اثر بروید



نویسنده

رمان درخشان، تکنیکی، متفاوت و داستان درداستان «دنیا همین است»، سه فصل تقریبا هم اندازه و ۶۰ صفحه‌ای دارد. به همراه یک بخش کوتاه سه صفحه‌ای با عنوان «سرانجام»، در دو فصل اول و دوم کتاب، حدود ۴۰ شخصیت، به مرور وارد رمان می شوند و در فصل سوم که فقط یکی دو شخصیت جدید دارد، پازل کلی داستان، آرام آرام کامل می شود. شخصیت هایی که با طراحی دقیق و هوش‌رُبی نویسنده، دارای انواع و اقسام روابط سببی و نسبی و همچنین ارتباطات کاری و غیرکاری تصادفی و غیرتصادفی هستند. شخصیت هایی که بسیاری از آن ها، در آغاز، بی ارتباط با یکدیگر به نظر می رسند، اما با پیشرفت داستان، خواننده به پیوندهای طریف میان آن ها پی می برد و با کشف این روابط، لذتی دوچندان از متن می برد. شخصیت هایی با تنوع حساب شده در جنسیت، نژاد، شغل، فرهنگ، سطح تحصیلات و پیشینه تربیتی و شاید از همه مهم تر تیپ شخصیتی. شخصیت هایی که نویسنده آگاه و پرحوصله رمان، از پرداختن به هیچ کدام از آن ها غفلت نورزیده و با شیوه های گوناگون شخصیت پردازی عینی و ذهنی، عملا کلاس «شخصیت پردازی در رمان» برگزار کرده است. با حدود ۴۰ مثال روشن، البته در کنار نقاط قوت فراوان دیگری که این رمان کم حجم از آن ها برخوردار است. هر سه فصل اصلی رمان با دو جمله یکسان آغاز می شوند: «قرار بود با هم عصرانه بخورند. گوشش نیامد.»، گوشش، پسر توران بیگ و مکرم خانم. در زمان حال روایت داستان، گرفتار عشق بیلگه است، دختر احسان و فیگن که در زمان کودکی (یکی از حدود پنج زمان گذشته روایت داستان که به نسل های مختلفی مربوط می شود) به همراه مادرش، از زیر آوارهای زلزله گولجوک نجات یافته است و کسی که این مادر و کودک را نجات داده است، کسی نیست جز ابراهیم حیلمی (برادر اسماعیل حقی) که به همراه توران بیگ (پدر گوشش) و دکتر فکرت (دایی بیلگه)، در پی یافتن گنجی هستند که نقشه آن را سال ها پیش (در یکی دیگر از زمان های گذشته روایت)، آقا سعدون (پدر فکرت و فیگن) از پاول پیوتر موتیکا (تبعه لهستان) خریده است و اکنون، به فکرش، استادتمام دانشگاه و برادر فیگن (مادر بیلگه و اولاش) به ارث رسیده است و آنچه تاکنون روایت کردیم، تنها بخش کوچکی است از پازل بزرگ و پیچیده داستان که بهتر است خودتان، با خواندن آهسته و پیوسته آن، ضمن کشف تدریجی ارتباط میان شخصیت های پُرشمار و رگه های داستانی متعدد رمان، از لذت مواجهه با یک اثر جذاب و پرکشش، و در عین حال، سرشار از نکته های روان شناختی و جامعه شناختی بهره مند شوید.

مترجم زبان دان و گزیده کار رمان، خانم مژده الفت، در آغاز کتاب (صفحه ۱۰) پیشنهاد کرده است که «پیش از شروع کتاب قلم و کاغذتان را آماده کنید! یادداشت نام و نقش شخصیت ها، پی گرفتن داستان و یافتن ارتباط آن ها را آسان تر خواهد کرد.»، در ادامه، بخشی از یادداشت های خود را که شامل نام بعضی از شخصیت ها و شرح مختصری پیرامون هر یک از آن هاست با شما به اشتراک می گذاریم. البته مطمئنیم که این مطالب، با یادداشت های شما، کامل و کامل تر خواهد شد:

حسن فهمی (پدر توران بیگ/ سرباز جنگ کره)، کشانلی نعلیند شکیب (هم رزم توران بیگ در جنگ کره)، توفیق استانبولی (دیگر هم رزم توران بیگ در جنگ کره)، کرهان (پسر توفیق/ شوهر فوزیه)، فوزیه (خواهرزاده ناپدیری کرهان/ زن کرهان)، نوری (پسرعموی فوزیه/ زیورآلات فروش در جزیره ایزمز)، یلیز (دختر فرماندار/ گرفتار عشق نوری)، شلهوم (پسر ناجیه/ سرباز کاشف رابطه نوری و یلیز در جزیره)، ناجیه (مادر شلهوم/ باورمند به داشتن یک زندگی قبلی بانام جمیله در روستای دُور)، جمیله (ناجیه در زندگی قبلی)، گوکیهان (کارگردان تازه کار/ مشغول به کار در روستای دُور، محل زندگی جمیله)، فیلیز (هم دانشکده ای گوکیهان/ گرفتار عشق اولاش)، اولاش (پسر احسان و فیگن/ برادر بیلگه)، فیگن (زن احسان و مادر اولاش/ دختر آقا سعدون و خواهر فکرت)، فرانک (شوهر هلندی فیگن پس از جدایی او از احسان)، گوشش (پسر توران بیگ و مکرم خانم، مکرم خانم (مادر گوشش و دینیز)، شکریه خانم (دبیر مکرم خانم/ همسر مدیر حسابداری کارخانه نوشابه سازی/ کشته شده در زلزله گولجوک/ خواهر شکران)، شکران (خواهر شکریه/ مراجع کارا باحتیشن)، کارا باحتیشن (زن فالگیر سیاه پوست/ دختر مصطفی پله)، مصطفی پله (پسر عباس حیلمی/ پاشا/ نوه کارگری سودانی)، اسماعیل حقی (گرفتار عشق کارا باحتیشن)، ابراهیم حیلمی (برادر اسماعیل حقی/ ناجی فیگن و بیلگه در زلزله گولجوک/ یکی از جویندگان دفینه)، سروری (پسر حاج علی بزره/ همراه میچو در جست وجوی دفینه/ همکار رمضی در شهر منزیل)، میچو (از کولیبان ساکن اطراف کمرحصار)، رمضی (شوهر ایپک)، ایپک (زن رمضی)، پس از جداشدن از رمضی، زن گروهبانی که به توران بیگ شلیک می کند، سی بل (دختر کوچک خانواده فندق چین)، دایی اوحدالدین (صاحب باغ فندق/ پدر عرفان)، عرفان (پسر دایی اوحدالدین/ خواننده)، اندر (دوست عرفان/ هم کلاسی گوکیهان/ کشته شده تصادفی به دست گروهی مافیایی در یک رستوران)، یوردوسیو (آشپز رستوران و دومین کشته شده تصادفی به دست گروهی مافیایی/ شوهر شکران)، مولود (باغبان باغ خانواده ساکن آلمان که یک بار در صفحه ۷۱ و بار دیگر در صفحه ۱۵۳ به این خانواده اشاره می شود)، یاشار (راهنمای تور/

شاگرد گچوی قناد) و گچو (پسر ننه خاتون/ شیرینی پز ساکن امیر/ اوستای یاشار) و چند شخصیت ریز و درشت دیگر که امیدواریم با کشف آن ها در خلال داستان، لذت بیشتری از خواندن رمان ببرید.

دنیا همین است نویسنده: ماهر اونسال اریش مترجم: مژده الفت نشر نو، ۱۴۰۲ ۱۹۲ صفحه، ۱۱۰ هزار تومان

شکر

SHAHRAANNEWS.IR
۳شنبه
۷ شهریور ۱۴۰۲
۱۲ مهر ۱۴۴۵
شماره ۴۰۴۲

۱۰



فرهنگ و ادبیات

در آخرین قسمت این زنجیره یادداشت های شعر عاشورایی و پس از انقلاب اسلامی، جدا از نسبت آن با انقلاب و دفاع مقدس، باید به کارنامه شعر عاشورایی به عنوان شاخه ای از شعر آیینی هم نظری بیفکنیم. در نگاهی کلی و بنا بر دریافت و آشنایی ام با این گونه شعری در این چند دهه می توانم شعر عاشورایی بعد انقلاب را به چند ویژگی بارز بازشناسانم.

یادداشت

نخستین آن این است که در بخشی از شعر عاشورایی همان شیوه سنتی و به مثابه مرثیه ادامه یافت و شاعرانی مانند محمدعلی مجاهد، علی انسانی، غلامرضا سازگار، مؤید خراسانی، غفورزاده شفق و... با تکیه بر وجه عزاداری، سوگ سروده هایی را به این کارنامه افزودند. در شعر این دسته از شاعران به طور خاص مسائل مربوط به زخداد کربلا و اتفاقات غمبار عاشورا مانند تشنگی، خشونت بی حد سپاه یزید، مظلومیت امام حسین^(ع) و بارانش، اسارت اهل بیت^(ع) و... نمود بیشتری دارد و در واقع مرثیه سرایی و نوحه سرایی به عنوان پایه و مایه ادبیات عاشورایی با قوت ادامه

پیدا کرد. برای ویژگی دیگر باید به سراغ تنوع قالب های شعری رفت. در شکل سنتی معمولا قالب غالب مثنوی و بحر طویل و قصیده و... بود، اما پس از انقلاب با تنوع قالب روبه رو هستیم. شاعران با سرودن دوبیتی، رباعی و به ویژه غزل و البته شعر سپید و نیمایی دایره گسترش عاشورایی را به لحاظ قالب گسترش دادند. شعر سپید با کسانی مانند موسوی گرمارودی، سید حسن حسینی، طاهره صفرزاده و... آغاز شد و در دهه های بعد با ظهور جوانان اوج گرفت. این تغییر قالب حتی به حوزه هایی مانند شعر کودک و نوجوان و ترانه هم راه یافت. ویژگی مهم دیگری که می توان برشمرد، اشاره به تغییر نسل شاعران عاشورایی است. در سال های پس از انقلاب و به ویژه در یکی دو دهه پیش از این، میانگین سن شاعران عاشورایی پایین آمد و شاهد ظهور نسل جوان در این عرصه بودیم. شاعران جوان زیادی که



نویسنده

روزنامه نگار و مدرس قرآناستاری

بیشتر به قالب شعر آزاد و غزل گرایش داشتند، کارنامه شعر عاشورایی را قطورتر کردند. این تغییر نسل، تغییر دیدگاه را نیز به همراه داشت، به گونه ای که شاعرانی افزون بر وجه مرثیه ای عاشورا، فرهنگ عاشورا را هم به محتوای شعر افزودند و نگاهی فراتر از مرثیه پدیدار شد و اساسا عنصر عشق، عرفان، حماسه، حزن و نگاه معرفتی همگام پیش رفت. این تغییر نگرش در محتوا، ره آورد خوب دیگری را هم به همراه داشت و آن وجه انتقادی و اعتراضی به تحریفات بود. البته تحریفات همچنان دامن گیر شعر عاشورایی بوده و هست، اما کسانی هم بوده و هستند که سکوت نکردند. در این میان باید از رضا اسماعیلی یاد کرد که جدی و محکم پای این ماجرا ایستاده است و رباعی های اعتراضی او به مقوله تحریف زباندز است: «ای مرثیه خوان! گزافه گفتن کفرست/ با لهجه دین، خرافه گفتن کفرست/ اسلام دونور عترت و قرآن است/ جز

پای حرف های کتاب فروش خیابان سناباد که پس از بازنشستگی پی علاقه اش را گرفته است

به خودم آمدم دیدم مغازه ام پر از کتاب است



عکس: حدیث الهادی شهرآر

کتاب های قصه کودکان و...، محمدکریم شاهین فر، صاحب این مغازه است. یک کارمند بازنشسته بانک که در اولین شعبه بانک صادرات نزدیک فلکه حضرت استخدام می شود و همان جا هم بازنشسته، اما در همه این سال ها از کتاب و کتاب خوانی فاصله نمی گیرد. ما مهمان او و کتاب فروشی اش بودیم و او برایمان از خودش گفت، از کتاب هایش و اینکه یک کتاب چگونه باعث شد تا سفرهای متعددی را پیش بگیرد و بعد خودش شرح آن ها را در یک کتاب دیگر به چاپ برساند.

تک صندلی در حصار انبوه کتاب ها و سرت را کمی بالا بگیري، می توانی از آن ویرتین شیشه ای مستطیلی شکل، قدم های عابران را ببینی که برخی با عجله از این حوالی می گذرند و بعضی دیگر، با تعلق، قدی خم می کنند و چشم هایشان را تیز، تا کتاب های قدیمی و رنگ و رو رفته ای را که مدت هاست رو به آفتاب مانده، ببینند. کتاب هایی که یکی یکی کنار هم قرار گرفته اند و یک مکان امن را برای آن هایی که می خواهند با کتاب ها خلوت کنند فراهم کرده است. اینجا همه جور کتابی پیدا می شود. شعر و ادبیات، فلسفه، تاریخ،

مریم محبی

گفت وگو

توی همین راسته پاساژ مروراید در حاشیه خیابان سناباد، که بیشتر می آیند تا کت وشلوارهایشان را در تن اندازورانداز کنند یا با خیاط هایی که یک سوزن گوشه لب دارند و یک متر هم برگردن، سروکله بزنند، محمدکریم شاهین فر یک کتاب فروشی دارد. یعنی از پله ها که پایین می روی می شود سمت چپ، یک کنج دنج و وقتی بنشینی روی آن

هم به دوران بازنشستگی اش بازمی گرد: «بازنشسته شدم و بیکار بودم. چند نفر از همکارانم مغازه داشتند و لوازم منزل می فروختند. من را هم تشویق کردند تا یک مغازه بگیرم و دوباره کاری برای خودم دست وپا کنم. همین کار را هم کردم. توی خیابان جنت یک مغازه گرفتم. لوازم منزل آوردم و خوب هم فروش می رفت. بعد از مدتی همکارم مغازه اش را تعطیل کرد و من هم چون از او جنس می گرفتم دیگر کالایی نخریدم و به مغازه نیاردم. بعد از آن کتاب آوردم. کتاب قصه هایی که نواری نیز همراهش بود، توی ویرتین شیشه ای داخل مغازه اش پر از همین نوارکاست های قدیمی است. گربه های اشرافی و گربه های زیرشیروانی، خاله سوسکه، پینکیو و کلی نوار و کتاب قصه دیگر که همه یادگار همان زمان است. به آن ها اشاره می کند و صحبت هایش را ادامه می دهد: «من خودم چون کتاب خوان بودم، کتاب می گرفتم و می خواندم و بعد می گذاشتم توی ویرتین. به مرور زمان متوجه شدم که مردم به کتاب ها توجه نشان می دهند و خوب می خردن. آرام آرام کتاب ها زیاد شد. تا جایی که کتاب هایی که خودم به کتاب فروشی اضافه کردم از آن کتاب های قصه که همراه با نوار بود بیشتر شد. یک روز به خودم آمدم و به مغازه پر از کتاب است و دیگر به یک کتاب فروشی تبدیل شده است»، کتاب فروشی ای که اکنون «شاهین» نام دارد، اما وقتی در پاساژ جنت قرار داشت «افسانه» خوانده می شد، نامی که از نام نوه او گرفته شده است.

● **بله کتاب گران شده و مردم کمتر کتاب می خرد**
وقتی از او می پرسیم تعداد مشتری هایی که داشته و دارد در همه این سال ها چه تفاوتی کرده می گوید: «مشتری ها کم شده اند، پیش از این مردم بیشتر کتاب می خواندند. این روزها خیلی ها می آیند داخل مغازه و فقط به کتاب ها نگاهی می اندازند و می روند. یا اگر مادری با فرزندش به داخل مغازه می آید فقط به خریدن

آسمان هم می گوید و اینکه فوق دیپلم اخترشناسی هم گرفته است. داستانش را این گونه برایمان شرح می دهد: «من با مدرک کلاس شش ابتدایی به بانک رفتم. یک روز بحثی با یکی از همکارانم شکل گرفت و این موضوع را به رویم آورد. حرفش به قدری در من تأثیر گذاشت که همان شب تصمیم گرفتم دیپلمم را بگیرم. فردا به چهارطبقه رفتم. دبیرستان شبانه ای بود که یک مرد پاکستانی هم آنجا بود و زبان انگلیسی و همچنین درس دبیرستان را تدریس می کرد. بلافاصله ثبت نام کردم و با وجود اینکه من اول دبیرستان را ناتمام خوانده بودم بازهم برای یادآوری درس، سر کلاس اول دبیرستان نشستم و پس از سه ماه کلاس اول را با معدل ۱۷ و در شهر یور همان سال کلاس دوم را با معدل ۱۵ تمام کردم و دیپلم گرفتم، حالا کارت شناسایی قدیمی اش را از پیشخوان شیشه ای در می آوردم، مقابلمان می گیرد و می گوید: یک روز داشتیم مجله دانشمند را ورق می زدیم. دانشگاه تهران یک آگهی زده بود که در ازای دریافت یک سری مدارک و مبلغی پول، ما برای شما کتاب می فرستیم و به صورت مکاتبه ای می توانید مدرک اخترشناسی بگیرید. من چیزهایی که خواستند را فرستادم و آن ها من مرتب کتاب می فرستادند و سؤال می کردند و امتحان می گرفتند و من در نهایت فوق دیپلم اخترشناسی گرفتم».

● **ماجرای افسانه و شاهین!**

شاهین فر متولد ۱۳۱۴ است و بازنشسته بانک صادرات. وقتی اولین شعبه بانک در فلکه حضرت افتتاح می شود او به استخدام بانک در می آید و تمام و کمال به یک کارمند بانک تبدیل می شود، اما در همه این سال ها باز هم از مطالعه فارغ نمی شود. ماجرای شکل گیری این کتاب فروشی

● **داستان «شاهی»**، یک مجله و یک کتاب یک روز، یک جا و به نحوی زندگی اش با کتاب گره می خورد و بعد از آن متوجه می شود که هیچ لذت دیگری را نمی تواند با لذت مطالعه جایگزین کند. او از یک مجله که ۱۰ شاهی داده و آن را خریده است می رسد به این کتاب فروشی. خودش این گونه برایمان تعریف می کند: «نوجوان که بودم، یعنی وقتی حدود ۱۵ سال داشتم، ساکن خیابان طبرسی بودیم. در این خیابان یک کتاب فروشی وجودی داشت. وقتی برای اولین مرتبه رفتم آنجا، ۱۰ شاهی دادم و یک مجله خریدم. نامش خاطرم نیست، اما از این مجله هایی بود که درباره هنر پیشه ها بود و خواننده ها. خوشم آمد. خریدم و بردمش به خانه. داشتم ورق می زدم که پدرم آمد و دید. گفت این مجله کافرهاست! نخوان! گفتم نه مال کافرها نیست، تهران گفتم شده. راضی نشد اما باید می بردم و پشش می دادم. بعد ازظهر دوباره رفتم همان کتاب فروشی و ماجرا را تعریف کردم. گفتم این مجله را از من بگیر و در عوض آن یک کتاب بده. باز هم خاطرم نیست چه کتابی بود. یک چیزی بود شبیه شب های بغداد. کتاب را گرفتم و خواندم و دیگر کتاب و کتاب خواندن فراموشم نشد. بعد از این، مرتب می رفتم کتاب کرایه می کردم و در حال خواندن بودم. کتاب های ذبیح... منصوری را خیلی دوست داشتم».

● **سیروسیاحت با ستاره ها**

به نجوم هم علاقه دارد. به ستاره ها و سیاره ها و صورفلکی و هر آنچه که روی زمین نیست. لایه لای کتاب هایش، عنوان های زیادی به چشم می خورد که به همین مباحث مرتبط است و اسرار کیهان. در بخشی از صحبت هایش از علاقه به سیر و سفر در